

دکتر جواد شیخ الاسلامی
استاد دانشگاه تهران

سیمای احمد شاه فاجار بعد از گذشت نیم قرن

- ۲۶ -

کودتاوی که استقلال ایران را نجات داد و از اقتادن پایتخت کشور به دست بالشویک-های شمال جلو گیری کرد، در اولین دقایق بامداد سوم اسفند ۱۳۹۹ صورت گرفت. در اهمیت این رویداد تاریخی هرچه گفته شود باز کم است زیرا اقتادن تهران به دست کمونیست-های گیلان و سقوط حکومت مرکزی آن‌ها به تجزیه سیاسی کشور و الحاق ایالات جنوبی به منطقه نفوذ انگلیس منجر می‌شد و از حاکمیت و تمامیت ارضی ایران چیزی جز یک خاطره تاریخی بجا نمی‌ماند.

قرافه‌هایی که روز ۲۹ بهمن ۱۳۹۹ تحت فرم‌اندهی سرتیپ رضاخان سوادکوهی از قزوین حرکت کرده بودند، در حوالی عصر روز دوم اسفند به قریه مهرآباد واقع در حومه تهران (محل کنونی فرودگاه مهرآباد) رسیدند و در آنجا چند ساعتی به آنها راحت باش داده شد تاریخ خستگی کنند و برای انجام قسمت اصلی مأموریت خود - یعنی تصرف پایتخت - آماده گردند.

احمد شاه که مطلع شده بود یک نیروی مجهز ۲۵۰۰ نفری از قزاقان قزوین به حومه پایتخت رسیده‌اند و اشتباه‌اها تصویری کرد که این عده، همان نفراتی هستند که با کمونیستهای شمال متحده شده، مردم آنها را پذیرفته، و اینکه برای واژگون کردن دستگاه سلطنت به تهران می‌آیند، از شنیدن این خبر چنان متوجه و دست پاچه شد که اول، بی آنکه به هوابع عمل خود بیندیشد، تصمیم گرفت تهران را ترک کند و پایتخت کشور را در بست به دست مهاجمان بسپاردا

اما پس از آنکه مشاعر ش به حال طبیعی برگشت و توانست در اطراف وضعی که ناگهان با آن روبرو شده بود فکر کند آن‌اشخيص داد (وشاید مشاوران درباری متوجه ش کردد) که دست زدن به یک چنین عملی بی‌مشورت قبلی با انگلیسها خطاست.

به دستور شاه، رئیس دفتر مخصوص (معین‌الملک) به سفارت انگلیس تلفن زد و خواهش کرد که وزیر مختار (نورمن) بیدرنگ اعلیٰ حضرت را در کاخ فرح آباد ملاقات کند.

«...اما چون تصادفاً در آن موقع که پیnam ملوکانه به سفارت ابلاغ شد من در منزل نبودم، موفق به امتنال امر معظم‌الیه و شرفیابی به حضورشان نشدم ...» (۱) لحن گزارش وزیر مختار جای تردید باقی نمی‌گذارد که وی قبلاً به تلفن چی سفارت دستور داده بوده است که‌اگر از دربارخواستند با او تماس بگیرند جواب بددهد که عالیجناب در منزل نیست.

«...در همین موقع که اعلیٰ حضرت پیغام فرستاده بودند که می‌خواهند من را بینند، نخست وزیر (فتح‌الله‌اکبر) نیز پیامی برای دیپشرقی سفارت، (مستر اسمارت) فرستاده وازوی درخواست کرده بود که او را ملاقات کند. اسمارت به قراری که بعد از برایم نقل کرد سپهبدار را در وضعی به تمام معنی مرعوب آشفته یافته بود. مشارکیه اول پیشنهاد می‌کند که بهتر است به سرهنگ گلیروب (دیس سوئی ژاندارمیری ایران) دستور داده شود که با نفرات تحت فرمان خود به مقابله قراقوان قزوین بروند ومانع از ورود آنها به پایتخت گردند. اما اسمارت خطرات این راه حل را به نخست وزیر گوشزد و ذهنش را متوجه این نکته می‌کند که اگر قراقوان به حرف فرمانده سوئی گوش ندادند (کما اینکه مسلم بود که گوش نخواهند داد) و کار به جنگ و جدال کشید یکی از این دو تیجه‌عاید حکومت خواهد شد: یا ژاندارمها شکست خواهند خورد (چونکه نیروی قزاق قویتر و مجهزتر است) یا اینکه همه‌شان به احتمال قوی به صفو قراقوان خواهند پیوست و دوش بدوش آنها وارد تهران خواهند شد. نخست وزیر پس از توجه به این جنبه خطرناک قضیه که تا آن لحظه از نظرش دور مانده بود از تصمیم خود (دایر به اعزام ژاندارمها) منصرف می‌شود و به جای آن طرحی دیگر پیشنهاد می‌کند...» (۲)

طرحی که سپهبدار در این جلسه پیشنهاد کرد عبارت از این بود که معین‌الملک به اتفاق نماینده‌ای از طرف سفارت انگلیس به دیدار فرماندهان قزاق بروند و سعی کنند که آنها را با ذبان و نصیحت و ادار به بازگشت به قزوین سازند. اسمارت این طرح را پذیرفت ولی مقابلاً نظر داد که خود دولت نیز بهتر است نماینده‌ای در این هیئت داشته باشد. سپهبدار با این نظر موافقت کرد و معاون خود ادب‌السلطنه گیلانی را فی‌المجلس برای عضویت هیئت اعزامی برگزید. (۳)

در این حیعن ویض که سلطان احمدشاه از یافتن وزیر مختار انگلیس مأیوس شده بود به خانه سپهبدار تلفن زد و پس از اطلاع براین موضوع که دیپشرقی سفارت انگلیس پیش اوست، از نخست وزیر خواهش کرد که وی را هرچه زودتر به کاخ فرح آباد بفرستد. مستر اسمارت تقاضای ملوکانه را اجابت کرد و بیدرنگ عازم فرح آباد شد. نورمن در گزارش

۱ - گزارش مفصل نورمن به لرد کرزن درباره کودتای سوم اسفند.
۲ - گزارش کودتا؟

۳ - ادب‌السلطنه (مرحوم میرزا حسین‌خان سمیعی) از ادبای مشهور معاصر ایران بود که بعد از سقوط تیمورتاش و حذف عنوان «وزارت دربار» به ریاست دربار شاهنشاهی برگزیده شد و این عنوان را تا آخرین روزهای سلطنت شاهنشاه قبید به عهده داشت.

مفصل خود به لندن شرح این ملاقات را می‌دهد و می‌نویسد :

„... به قراری که اسماارت بعداً به من گزارش داد اعلیٰ حضرت را در وضعی بسیار مرعوب و وحشت زده یافته بود که از ترک فوری تهران و تسلیم پایتخت به قراقوچا صحبت می‌کرده است . ولی دبیر شرقی من توانسته بود تشویش خاطر معظم‌الیه را به حد کافی - یعنی تا آنجاکه از اندیشه فراد منصرف شود - بر طرف سازد و موافقشان را نسبت به اجرای نقشه‌ای که در منزل سپهدار طرح و تصویب شده بود جلب کند .

مستر اسماارت از پیش اعلیٰ حضرت که برگشت یکسره به دیدن آمد و جریان منزل سپهدار و قضایای مربوط به آن را جملگی برایم شرح داد . من موافقت خود را با نقشه‌ای که پیشنهاد شده بود اعلام و همانجا دوتن از افسران انگلیسی را برای عضویت هیئتی که قرار بود با فرماندهان نیروی قزاق مذاکره کنند تعیین کردم ذیرا می‌دیدم که طرف دیگر قضیه عمده‌تاً نظامیان ایرانی هستند و زبان سرباز را اعلیٰ اصول سرباز بهتر می‌فهمد . نمایندگان منتخب من عبارت بودند از سرتیپ هیگ (۱) کفیل رایزنی سفارت بریتانیا در تهران که فوق‌العاده به زبان فارسی مسلط است و سرهنگ هادلستن (۲) وابسته نظامی سفارت ... (۳)

در ساعت ۸ و نیم بعد از ظهر که ستونهای مختلف قزاق آماده حرکت به تهران بودند و شیبورچی اردو می‌خواست شیپور حرب کت را بکشد ، غفلتاً خبری در ارد و پیچید که هیئتی از تهران برای مذاکره با فرمانده کل قوا وارد مهرآباد شده‌اند . این عده (من کب از معین‌الملک رئیس دفتر مخصوص شاه ، ادیب‌السلطنه سمعی معاعون نخست وزیر ، و دو افسر عالیرتبه انگلیسی) پس از ورود به اردو به حضور سرتیپ رضاخان رهنماشی شدند و در آنجا با کمال تجرب دیدند که روزنامه نگار معروف تهران (سید ضیاء‌الدین طباطبائی یزدی) که عمامه و عبا خود را برداشته و کلاه پوستی بر سر گذاشته است ، در حضور حضرت اجل فرمانده کل نشسته است . این شخص در مهرآباد به اردوی قزاقان قزوین ملحق شده بود که همراه آنها وارد پایتخت گردد .

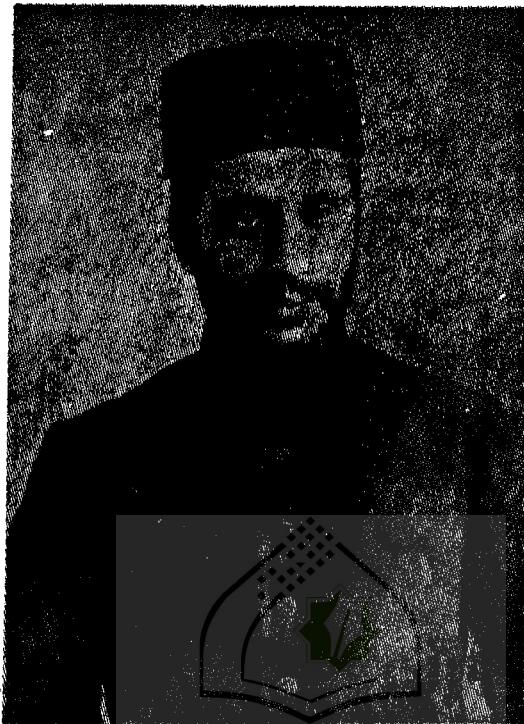
اعضای هیئت اعزامی ضمن مذاکراتی که قریب یک ساعت طول کشید منتهای سعی و کوشش خود را بکار برداشت که سرتیپ رضاخان را از فکر ورود به تهران منصرف سازند ولی ساعی هیچ کدام از آنها به جایی نرسید . رضاخان جواب داد که نیروی قزاق ایران که تجربه دست اول از خطرات بالشویزیم دارد (ذیرا با بالشویکها روپرورد و با آنها جنگیکده است) و می‌داند که اگر متوجه ایان گیلان تهران را یک‌نونه دامنگیر مردم ایران خواهد شد ، از دست اینهمه حکومتهای نالایق مرکزی بهسته آمده است ذیراعده‌ای بیکفایت پشت سر هم در تهران روی کار می‌آیند و هیچ کدام یک قدم صحیح و اساسی برای اصلاح وضع نیرویی که در مرحله آخر باید جلو حمله متتجاوزان شمال را بگیرد بر نمی-



سر تیپ رضاخان فرمانده نیروی کودتا (اعلیٰ حضرت رضا شاه)

دارند. تکلیف قوای نظامی ایران پیش از خروج نیروهای بریتانیا از این کشور باید کاملاً روشن شود و این کار از دست زمامداران نالایق کنونی ساخته نیست....
رضاخان به بیانات خود ادامه داد :

«... درقبال این وضع تأسف آور، نیروی قراقایران سرانجام تصمیم گرفته که مستقیماً به تهران بیاید و حکومتی مقندر برای ملت ایران تبیین کند که کفایت مقابله با وضع حساس کنونی را داشته باشد و بتواند ناسامانیهای کشور و ارتش را اصلاح کند. فرماقان عازم تهران هیچ گونه نظر یا احساسات خصمانه نسبت به شخص مقام سلطنت ندارند که سهل است خود را خدمتگزاران مخلص و فداکار اعلیٰ حضرت می‌شمارند ولی فرماندهانی که همراه نفرات خود به تهران می‌آیند جداً تصمیم‌دارند که آن عده از رایزنان فاسد و رجال بد نیست را که بردور مقام سلطنت حلقه زده‌اند از کار بر کنار سازند زیرا اینان در عرصه سالیان متعددی که در رأس کار بوده‌اند دارایی و هست و نیست ملت ایران را چاپیده و خود مملکت را بدوضع فلاکت



سید ضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه آنکلو فیل رعد

بارگزاری اندخته‌اند. رهبران نهضت نظامی که عازم تهران هستند ابدآ چنین قصدی ندارند که تقاضای کمک مالی از دولتهای خارجی بگزند زیرا جیبها و صندوقهای هیئت حاکمه پر از نقد و ثروتهاي ملت است و زمامداران ارتش خوب می‌دانند که اين ثروتها را از کجا و از کدام دفیندها بپرون بگشند.

اعضای هیئت اعزامی در حدود ساعت یازده شب به تهران بازگشتند و شکست مأموریت خود را به عنوان مقامات مأمور رسانند. به‌فاصله یک ساعت بعد از بازگشت این عده (اندکی پس از نیمه شب) قزاقها سرودخوانان وارد شهر شدند و یکسره به سوی قزاقخانه پیش رفتند.

* * *

در اولین دقایق بامداد سوم اسفند قزاقخانه اشغال شد. هنگام ورود قزاقها به پایخت، همان گونه که انتظار می‌رفت، مقاومت مهمی صورت نکرفت جز اینکه دریکی از کلانتری‌های مرکز (کلانتری عودلاجان) که مأموران آن از ورود نیروهای کودتا به تهران اطلاع قبلی نداشته‌اند پاسبانان محافظت به سوی قزاقان شلیک کردند و اینان ناچار به تیر اندازی شدند و دو تن از پلیس‌های محافظت را زخمی کردند. اما در منطقه شهر نو تهران که در آن تاریخ از بازداشتگاه‌های رسمی دولتی بود و جمع کثیری از کمونیستهای اسیر شده گیلان همراه

با عناصر آشوب طلب پایتخت در آنجا تحت الحفظ نگاهداری می‌شدند، همین‌قدر که صدای شلیک مسلسلها در شهر بلند شد قراولان زندان فرار کردند و محبوسان بیرون ریختند. دو تن از این زندانیان که خیال می‌کردند تهران سقوط کرده و نیروهای کمونیست گیلان وارد شهر شده است به محض بیرون آمدن از زندان فریاد زدن «زدنده باد بالشویک» ولی هر دو هدف تیر قراقان قرار گرفته شدند. شهر بازی تهران از اولین دوایر دولتی بود که تسليم شد و در اینجا نیز میان زندانیان و قوای مهاجم قراق برخورد هائی صورت گرفت که در آن چند نفری جان خود را از دست دادند.

بهار در تاریخ انقلاب سلسله قاجاریه می‌نویسد که: «.... نزدیک سحر یک توب از میدان مشق قدیم به اداره شهر بازی شلیک کردند که به یکی از اطاقهای تأمینات خورد و آن را خراب کرد. قراقبها به اتفاق جمعی از نفرات بریگاد مرکزی به تنظیمه (شهر بازی) ریختند و شلیک با تفنگ در اداره تنظیمه و کلانتریها آغاز شد و تا مدتی ادامه یافت ذخیرهٔ قلمیه و اطاق امامات به غارت رفت. یک محبوس فراری و یک پاسبان شهر بازی کشته شدند. دوپاسبان هم در کلانتریها به قتل رسیدند و هفت تن زخم برداشتند که آنها هم به تدریج مردند» (۱)

بعد از شهر بازی قوای ژاندارمری و بریگاد مرکزی هر دو تسليم شدند و قراقبها با خاطری آسوده به اشغال دوایر دولتی پرداختند. اما در ضمن، از آنجا که به نیروهای تازه تسليم شده اطمینان نداشتند، نفرات خود را به جای محافظان ژاندارم در بیرون سفارت، خانه‌های خارجی به قراولی گماشتند که هم از جان و مال اعضای سفارتخانه ها حرast کنند و هم نگذارند که رجال و ارکان مهم دولت به عنوان پناهده سیاسی وارد این قبیل محوطه‌ها گردند. فرماندهان کودتا به حق پیش‌بینی کرده بودند که عده زیادی از «الدوله» ها و «السلطنه» های پایتخت برای اینکه از کیفر اعمال گشته خود مصون بمانند بیدرنگ (اگر بتوانند) وارد سفارتخانه های خارجی خواهند شد.

در حدود نیمه شب (مقارن با همان لحظاتی که قراقبها وارد تهران می‌شدند) احمد شاه برای بار دوم کوشید که با وزیر مختار انگلیس تصال بگیرد. «.... اما خدمتکاری که شبهای معمولاً در کریدورهای سفارت می‌خوابد و به تلفنهاش شبانه جواب می‌دهد قادر به یافتن من نشده بود و به این ترتیب من آن شب را بی‌آنکه کسی مدخل خواب و آسایشم گردد سحر کرم» (۲)

ادعای وزیر مختار که خدمتکار سفارتخانه قادر به یافتنش نشده البته پوششی است بر روی حقیقت مطلب و حقیقت مطلب این است که اتمام شب را تا موقعی که کودتا گران وارد تهران شدند بیدار بود متنها نمی‌خواست در ظرف این دقایق حساس با احمدشاه روبرو شود بلکه منتظر بود که نقشه کودتا قبل انجام گیرد تا او بتواند از موضع کامل قدرت با اعلیٰ - حضرت گفتوگو کند.

۱ - محمد تقی بهار، انقلاب سلسله قاجار، ص ۶۸.

۲ - گزارش کودتای سوم استند (از نورمن به لرد کرزن)

حکومت بهم حضور و رود قزاقها به تهران سقوط کرد و شخص نخست وزیر (فتح‌الله‌اکبر) در ساعت شش و نیم بامداد سوم اسفند در حالی که توانسته بود خود را ماهر آنها از تیروس قزاقها دور بگیرد و حتی قراولان دم در سفارت انگلیس را اغفال کند، قدم به محوطه سفارت گذاشت و در آنجا بست نشست . . . از آنجا که تھصن این شخص در سفارت ما صورت خوشی نداشت و ممکن بود به تیر کی روابطمن با کودتاگران بینجامد، پس از مقداری مباحثه و چانه زدن‌های طولانی، اعضای مسئول سفارت بالاخره توانستند او را در حوالی ظهر و ادار به ترک محوطه سفارت و بازگشت به خانه‌اش کنند و نخست وزیر سابق فقط موقعی به این عمل رضا داد که من رسماً تعهد سپردم که نگذارم آسیبی به وی برسد و امان نامه‌ای هم به همین مضمون از سید ضیاء الدین برایش گرفتم . . . (۱)

* * *

از اولین ساعات بامداد سوم اسفند بگیر و بیند در تهران شروع شد و قزاقها که کاملاً بر اوضاع مسلط شده بودند شروع به تصرف وزارت‌خانها و توقيف رجال عالی‌تبه کشور کردند. در عرض این روز هر آن‌کسی که سرش به کلاهی می‌ارزید گرفتار شد. تمام اعضای کابینه سپهبدار (به جز خود وی) دستگیر و تحت الحفظ به قزاقخانه آورده شدند. در بین توقيف شدگان (که عده‌آنها را میان ۴۰۰ و ۵۰۰ تخمین زده‌اند) بسیاری از شاهزادگان، رجال، نخست وزیران، وزرای اسیق نیز دیده می‌شدند که ذکر نام بعضی از آنها بیانیه نیست:

شاهزاده فرمافرما - شاهزاده عین‌الدوله - میرزا جواد‌خان سعد‌الدوله - محمدرولی‌خان سپهسالار تنکابنی - شاهزاده نصرت‌الدوله - سهام‌الدوله - حشمت‌الدوله - قوام‌الدوله - حاج مجید‌الدوله - ممتاز‌الدوله - حاج محتشم‌السلطنه - حاج نصیر‌السلطنه (پسر حاج محتشم‌السلطنه) - مشاور‌السلطنه - وثوق‌السلطنه - ممتاز‌الملک - لسان‌الملک - یمین‌الملک - مدیر‌الملک (محمود چم) - سردار رشید سردار معتمد - سردار معظم خراسانی (عبدالحسین خان تیمور تقاش) - امیر نظام همدانی - سالار لشکر (شاهزاده عباس میرزا پسر فرمافرما) - سید حسن مدرس اصفهانی - سید محمد تدین - شیخ محمد حسین استرابادی - سید محمد اسلام‌بی‌لچی - میرزا ایان و کیل ارامنه - محمد قلی سهراب زاده و جمعی دیگر. اغلب توقيف شدگان را در عمارت قزاقخانه (شرف به میدان قدیم مشق) حبس کردند و به علت تنگی جا هر چهار پنج نفر (بلکه بیشتر) را در یک اطاق جا دادند.

در عرض روزهای تالی نزدیک به هشتاد تن از نویسندگان و روشنفکران و روزنامه‌های نگاران و دانشجویان پایتخت که علیه سید ضیاء الدین مطالبی نوشته یا تاظهار اتی کرده بودند به جمع بازداشت شدگان پیوستند که در جزء آنها از فرخی مدیر روزنامه طوفان، علی دشتی (مدیر آتی شفق سرخ)، ملک‌الشعراء (مدیر روزنامه ایران)، مؤدب‌همايون، لسان‌السلطنه، میرزا قوام و کیل دادگستری، میرزا هاشم آشتیانی، ذین‌العابدین رهمنا، دکتر مشعوف، عباس خان رافت، و عده‌کثیری از شاگردان مدرسه علوم سیاسی تهران، می‌توان نام برد. ولی چهارتن از رجال ملی که مورد توجه خاص مردم بودند به سرنوشت دیگران دچار نشدند

۱ - گزارش مجرمانه کودتا . (از نورمن به لرد کرزن)

و کسی مخل آزادی آنها نشد . این چهار تن عبارت بودند از : نجفقلی خان بختیاری (صمصام السلطنه) ، میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی المالک) ، میرزا حسن خان پیر نیا (مشیرالدوله) و میرزا حسین خان پیر نیا (مؤمنالملک) .

در های تمام وزارت خانه ها و دوازده دولتی را موقتاً بستند و کلیه جراید مرکز حتی روزنامه رعد و را که مدیرش خود سید ضیاء الدین بود توقیف کردند . سیم تلفن های شهری بلاستثناء قطع و سیم هایی که مرکز را به شهرستانها ارتباط می داد از کار انداخته شد که کسی تواند وقایع پایتخت را به خارج از تهران اطلاع دهد .

سید ضیاء الدین در مصاحبه ای که بیست سال بعد در فلسطین با یکی از روزنامه نگاران ایرانی به عمل آورد توقیف این اشخاص را متناسب به حادثه ای کرد که در هیچیک از منابع معتبر این دوره ذکر نشده است و اصولاً با منطق عقل سلم سازگار نیست ولی به هر حال به نقش می ارزد . تمام مورخان به نام این دوره در نوشته های خود روی این نکته تکیه کرده اند که لیست شخصیت ها و رجالی که می باشند در روز کودتا دستگیر شوند پشاپیش تهیه شده بود و توقیف آنها ، پس از ورود قزاقها به تهران ، از روی صورت و بابر نامه ای معین انجام گرفت . اما سید ضیاء الدین قضیه را جو ری دیگر جلوه می دهد و می گوید :

«.... بعداز نصف شب سوم اسفند با رضاخان در قزاقخانه نشسته بودیم که ناگهان سربازی وارد شد و به ایشان گفت شاهزاده فرماننفرما می خواهند شما را ملاقات کنند .

رضا خان پرسید : شاهزاده فرماننفرما ؟ و فوراً ازجا برخاست . دیدم با این احترامی که این مرد می خواهد به فرماننفرما بگذارد باز تزدیک است که کار خراب شود . او را سر جایش نشاندم و به قزاق گفتم بگو چند دقیقه آنجا تشریف داشته باشند . رضاخان با تردید نشست . (۱)

پس از تحقیق معلوم شد که فرماننفرما بعد از ورود قزاقها به شهر ، به قصد پناهندگی در سفارت انگلیس از خانه اش حر کت کرده و لی قراها جلویش را گرفته و توقیف شد (۲) او از مأموران پرسیده که صاحب منصب این عده کیست و آنها گفته اند رضاخان میر پنج . دیده که با این شخص از قدیم آشنایی دارد و به قصد ملاقاتش به قزاقخانه آمده .

آن شب اگر می گذاشتیم ملاقاتی میان این دو آشنا (سر تیپ رضا خان و فرماننفرما) صورت گیرد کار به طور قطع خراب می شد زیرا می دیدم که رضاخان بیش از اندازه برای فرماننفرما اهمیت قابل است و اتصالاً از جایش بلند می شود که او را احضار کنند . لذا دستور دادم که فرماننفرما را توقیف کنند . تا این دقیقه خیال نداشتم کسی را توقیف کنم ولی بعداز توقیف فرماننفرما ناچار شدم دستور بدhem که باقی اعیان و رجال کشور را نیز دستگیر

۱ - سرتیپ رضاخان و فرماننفرما از قدیم با هم آشنا بودند . در سفر جنگی غرب که قوای دولتی تحت فرمان نهی فرماننفرما مأمور دفع فتنه سالارالدوله شد ، رضاخان از افسرانی بود که در این لشکر کشی زیر نظر فرماننفرما انجام وظیفه می کرد .

۲ - سید ضیاء الدین در اینجا مسلماً اشتباه می کند زیرا قزاقها شاهزاده عبدالحسین میرزا فرماننفرما را هنگامی که عازم سفارت آمریکا بود که در آنجا پناهندگی شود شناختند و دستگیر شدند .

(۱) کنند ...

روایت سید ضیاءالدین، همچنانکه مرحوم بهار هم در صحبت آن تردید کرده، زیادبا واقعیت اوضاع در روز سوم اسفند تطبیق نمی‌کند و مثل اغلب روایات این شخص درباره کودتا بیشتر به قصد تحریف مطلب است تا ذکر واقعیت. زمام قدرت حقیقی در تهران (در عرض این روزها) در دست سرتیپ رضا خان بود و سید ضیاءالدین چنین قدرتی نداشت که اوامر خود را به او تحمیل کند. و لیست کسانی هم که قرار بود پس از تصرف تهران بازداشت شوند قبل از تنظیم شده بود و فکر دستگیر کردن اینهمه رجل سیاسی چیزی نبود که دفتاً به ذهن سید ضیاء خطور کند. و به هر حال فرمان نهاد پس از مدتی به دستور سرتیپ رضاخان مرخص شد و رفت فرمانیه که سر املاک خودش باشد.

«دبیله دارد»

۱ - بهار، تاریخ انقلاب سلسله قاجار، ص ۱۱۵ و ۱۱۶

از کتاب طرفه ها

نوشته اقبال یغمائی

عدل پرورد گار

عمر، دومین خلیفه، روز هفدهم ذی الحجه سال ۲۳ هجرت، به ضرب خنجر حبسی فیروزایرانی مجروح شد، و شب چهارشنبه سه روزه از ذی الحجه پراثر آن ضربت در گذشت. در واپسین لحظات زندگیش، پسرش عبدالله ازاو پرسید: ترا کی بیینم؟ گفت: درسای دیگر. گفت: این مدت دیر است، می خواهم ترا زودتر بیینم. گفت: شب اول یا دوم یا سوم در خواب بر تو ظاهر می شوم.

عبدالله همه شب براین آرزو می خفت، اما پیش از پری شدن دوازده سال، پدرش را به خواب ندید. از او پرسید: نه قرار بود که شب اول یادوم یاسوم در خواب بر من ظاهر شوی؟ عمر گفت: می خواستم، اما رها نکردند؛ از آنکه گماشتنگان من پلی را که در سواد بیفداد بود مرآقت نکرده بودند؛ سوراخی در آن پدید آمده بود؛ پای گوسفنده هنگام گند کردن از آن پل، در آن سوراخ فروشده بود و شکسته بود. تا این زمان به سبب تعصیری که گماشتنگان من در آبادان کردن پل کرده بودند و من از غفلتشان بی خبر نمایم بودم، گرفتار بودم.

عبدالله گریست و گفت: مگر نه تو آن بودی که حرمت فرمان خدا ابوقتحمه عبدالرحمن، برادرم را به جرم خوردگی خمرحد زدی چنانکه حین اجرای حد بر اثر صدمه جان سپرد و تو باقی مانده ضربهای را بر جسد او زدی تا دستور پرورد گار تمام به جا آورده باشی؛ پس چون بدان گناه کوچک ترا چندان بذاشتند و مؤاخذه کردند؛ گفت: بس من بدین غفلت کوچک چنین رفت تا بر فرمان روایان ستمکار خود کامهای که خونها ریخته و دودمانها بر باد داده اند، چه ها رود!